

متن پیاده سازی شده جلسه پنجاه و نهم سال دوم درس خارج اصول فقه 8 بهمن ماه 1401

صفحات 153 و 154 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما در مورد آیه کریمه سوره عنکبوت مطرح شد و قدری این بحث طولانی شد، ولی به گمان ما در جای مناسبی مطلب دارد به اتمام می رسد، چون توجه داشته باشید که آنچه بیان می شود در موارد دیگر هم کارآیی دارد. گفته شد که برای تفسیر یک آیه یا روایت باید اموری را در نظر بگیریم:

1. انسان هر عملی را که انجام می دهد (خوب یا بد) حداقل اثر وضعی بر روی او دارد و بلکه نفس انسان خود همین اعمال می شود و اعمال هم خود انسان می شود به نحوی که انسان را با اعمالش باید تعریف کرد. به این نکته توجه کنید که اگر انسان این نگاه را در منظر قرآن و روایات قرار دهد، چقدر آیات و روایات برای او روان و معنا می شود؛ تمام آیاتی که بین عمل و شخص هو هو برقرار کرده است ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ أَنْفَى﴾، ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ﴾.

آیا تا به حالا در مورد آیه شریفه ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ﴾ دقت کرده اید؟

این آیه شریفه در یک شأن نزول خاصی نازل شد. در مورد شأن آن آمده است که بین حضرت امیر (ع) و جناب عباس بن عبدالمطلب و عثمان بن شیبیه بحث شد. عباس سمت سقایه الحاج را داشتند که در ایام عرفات و منی (از همان قبل از اسلام) به حاجی ها آب می دادند و چنانکه کلیدداری مسجدالحرام و کعبه در دستان او بود و این هم به ارث می رسیده است، حتی وقتی پیامبر (ص) خواستند کعبه را باز کنند کلید را گرفتند و بعد از آن آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ نازل شد که کلید را برگردانند.

در اینجا عباس ادعا کرد که ساقی حجاج است و عثمان بن شیبیه هم ادعا کرد که معمار مسجد الحرام است. بعد حضرت امیر (ع) (بنا بر تعبیر ما) فرمودند که من بودم که به پیامبر (ص) ایمان آوردم و اولین مردی بودم که پشت سر پیامبر (ص) نماز خواندم. عباس نزد پیامبر (ص) گلایه می کند، بعد آیه شریفه ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ﴾ نازل شد. آیا در اینجا احتمال نمی دهید که قرآن می خواهد اشاره کند که کسی کاری را انجام داده است ولی شاید هنوز جزء وجودش نشده است ولی برای طرف دیگر اصلاً خودش جزء وجودش شده است، یعنی یک طرف خود امیرالمؤمنین (ع) را به اعتبار کاری را که انجام داده است قرار می دهد و یک طرف کار افراد را قرار می دهد.

لذا با توجه به مباحثی که مطرح شد اگر چنین نگاهی را داشته باشیم این مسائل حل خواهد شد، یعنی اصلاً انسان به عملش تعریف می شود. البته منظور افرادی نیست که در طول عمرشان مثلاً بعضی اوقات کاری را انجام دادند اما انسان ها اگر عملی مکرر از آن ها صادر شود این جزء وجودشان قرار می گیرد و به آن کار تعریف می شوند.

2. هر وقت به دنبال نصوص دینی می رویم ضمن اینکه باید خود دلیل را بررسی کنیم، آن را در نظام حلقوی و هرمی ادله قرار دهیم، یعنی واقعیات خارج را هم نگاه کنیم و این موارد را نمی توان نادیده گرفت. لذا بر این اساس باید ادله را تفسیر کنیم. بنابراین اگر ببینیم بسیاری از نمازگزاران مرتکب بسیاری از منکرات و فواحش می شوند این را نمی توان انکار کرد و حتی اگر روایتی وارد شده باشد باید آن را توجیه کرد یا کنار بگذاریم؛ لذا به همین خاطر است که در بحث آیه شریفه معتقد هستیم باید این نکات را در نظر گرفت. البته می گوییم نماز اثر دارد اما اینکه اثر کامل داشته باشد به نحوی که دیگر صدور معصیت غیر ممکن شود یا خیلی کم مرتکب شوند چنین نیست و اتفاقاً خیلی معاصی از نمازگزاران صادر می شود.

لذا در اینجا باید برای آیه شریفه توجیه معقولی بیان کرد و آن این مطلب است که در زبان عربی «الف و لام» کمال داریم که در

زبان فارسی مثلا می گوئیم «مرد، زید است» که این را با اشاره دست و آهنگ می رسانیم، اما در زبان عرب احتیاج به قرینه دارد که با «الف و لام» بیان می شود، مثلا می گوید «زید الرَّجُل». در مغنی بیان شد: «نحو زید الرجل، اى كامل فى صفات الرجال».

حالا اگر کسی بگوید در ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ﴾ «الف و لام» آن برای کمال است می گوئیم این یک وجه عربی است و استعمال هم دارد و نجات سترگ هم آن را قبول دارند و لذا دلیل را از خلاف واقع بودن نجات می دهیم، کما اینکه یکی از ادله اقتضاء همین است به این نحو که اگر دیدید «الف و لام» صلاه را جنس بگیرید موجب کذب می شود، آن را کمال در نظر بگیرید و کذب هم لازم نمی آید، بنابراین اگر کسی این موارد را رعایت کند همین نماز موجب نهی از فحشاء و منکر می شود. مرحوم مغنیه کتابی به نام «التفسیر الکاشف» دارد و در آنجا یک نظری دارند که به نظر اصل آن را از ابن عربی اخذ کرده باشند و ما هم بر آن مطلب اضافه می کنیم.

بیان مطلب به این نحو است که آیا اشکال دارد بگوئیم مراد از «تنهی» در آیه نهی دستوری است (و بنا بر تعبیر ایشان نهی تشریحی است) و نه نهی تکوینی؟

به عنوان مثال در اصطلاح می گوئیم قرآن انسان را از خیلی از منکرات باز می دارد یا می گوئیم اسلام عرب جاهلی را از بسیاری از آلودگی ها بازداشت. آیا مراد از بازداشتن این است که هیچ مسلمانی هیچ خلاف و منکری را مرتکب نمی شود یا اینکه مراد این است که در اسلام این ظرفیت وجود دارد که افراد را از منکرات دور کند؟

اگر گفته شود قبلاً بیان شد که ظاهر اطلاق آیه استیجاب است، می گوئیم اگر قرینه حافه باشد، به اینکه همان واقعیت بیرون است که آدم تخلف زیاد می بیند، از آن استفاده می کنیم و آیه را آنطور که قابل دفاع باشد تفسیر می کنیم.

نکته دیگر این است که اگر به این نحو آیه را تفسیر کردیم تمام جواب های گذشته به نوعی صحیح است، مثلا در روایت آمده است «إِنَّ صَلَاتَهُ تَنْهَاهُ يَوْمًا مَا فَلَمْ يَلْبُثْ أَنْ تَابَ»، «إِنَّ صَلَاتَهُ لَتَرُدُّعُهُ»، این تعابیر صحیح است منتهی با توجه به این معنا به هر حال این اقتضاء را دارد.

لذا به نظر شبهه حل شد، و این شبهه هم از آنجا نشأت می گرفت که می خواست علیت تام را برای همه نمازها، همه معاصی و همه نمازگزارها در برگیرد و حال اینکه واقعیت خارج مانع ما می شود و اگر بر آن اصرار شود موجب انکار ضروری می شود.

بنابراین در مورد اطلاق آیه جواب می دهیم که قرینه حافه بر تقید آن داریم. مثلا در مورد «رفع ما لا يعلمون» سؤال می پرسیم که آیا دارای قید است؟ آیا افراد مقصر را هم شامل می شود؟ خیر، البته این شخص مسئول است حالا یا مسئول عملش یا یاد نگرفتنش است و لذا «رُفِعَ» به نحو مطلق برای او جاری نمی شود و در اینجا بر آن قرینه حافه داریم چون اسلام نمی خواهد احکام را به همین راحتی رفع کند.

بنابراین به نظر ما با حل این مشکل باید سایر موارد را هم حل کنیم، مثلا روایاتی که آثار متعددی را بر برخی اعمال مترتب می کند، مثل روایت «مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي بِقَمٍّ فَلَهُ الْجَنَّةُ» که مرسل و ضعیف نیست و بلکه سند محکمی دارد. در اینجا این روایت را باید در باب نظام حلقوی قرار بدهیم، یعنی مثلا آیا کسی زیارت کند «قبر عمی بقم ... ثبتت له الجنة» و این دیگر تضمین شده است؟!

وقتی از پیامبر (ص) سؤال می شود که آیا به بهشت مطمئن هستید؟ حضرت می فرمایند نه. در اینجا مراد این است که هیچ تضمینی نیست و انسان همیشه باید بین خوف و رجاء باشد. بنابراین اگر چنین باشد باید این را در نظر بگیریم.

مسأله کسر و انکسار در آیه شریفه ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ﴾ یا از طرف دیگر برخی سیئات تا مرز قطع ولایت پیش می رود و انسان مقطوع رابطه با خدا و پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) از دنیا فوت می کند. لذا باید این موارد در نظام حلقوی توجیه شوند. در قرآن بسیار بیان آمده است ﴿آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾.

همانطور که مطرح شد بحث ما در مورد صحیحی و اعمی است و این از مباحث مهم در اصول است و البته ممکن است بنا بر برخی نظرات ثمره فقهی نداشته باشد اما بنا بر نظر مشهور ثمره فقهی دارد. در این مسأله گفته شد برخی صحیحی و برخی اعمی شدند. بعد به مناسبت صحیح و اعمی بحث تصویر جامع پیش آمد، به اینکه مثلا اسامی عبادات برای خصوص صحیح یا برای اعم از آن وضع شده است، در اینجا چون این ها اسم جنس اند احتیاج به تصور جامع دارند، مثلا جامع در نماز چیست. بعد از

این بیان بود که مطلب مرحوم آخوند در مورد تصویر جامع مطرح شد و اشکال مرحوم نائینی و شبهه در مورد آیه مطرح شد. در مورد انظار در مسأله تصویر جامع، اولین نظر از مرحوم آخوند بود به اینکه بنا بر صحیحی شدن تصور جامع در عبادات آسان است، مثلاً در مورد نماز می گوئیم برای ماهیتی وضع شده است که ناهی از فحشاء است (که این را هم از قرآن اخذ کردند) یا ماهیتی که «قربان کلّ تقی» یا «معراج المؤمن» است، لذا از آثارش برای آن اشاره می کنیم. بر این نظر مرحوم آخوند اشکالاتی مطرح شد که یکی از آن اشکالات این بود که آیا مردم صدر اسلام از نماز این بیان را متوجه می شدند؟

کلام مرحوم اصفهانی / ادامه بحث از جامع

دومین شخصیتی که وارد این بحث شدند مرحوم محقق اصفهانی است. ایشان می فرماید: هر کجا با یک ماهیت مشکک (یعنی ماهیتی که از امور مختلف تشکیل شده است) برخورد کردید و خواستید اسمی را وضع کنید، باید اول تصویری از آن مسمی (و لو نهایت ابهام) ایجاد کنید و بعد لفظ را به نحوی وضع کنید که بتواند تمام آن افراد را شامل شود و معرف آن را هم چیزی قرار دهید که از آثار مهم آن باشد.

عبارت متن (صفحه 155): إن كانت الماهية من الامور المؤتلفة من عدة امور؛ اگر ماهیت از پدیده هایی بود که از چند امر تشکیل شده بود به نحوی که شناور بود. بحیث تزید و تنقض کماً و کیفاً. فمقتضى الوضع لها بحیث یعمّها مع تفرقها و شتاتها ان تلاحظ علی نحو مبهم فی غایة الابهام بمعرفیة بعض العناوین غیر المنفکة عنها؛ اگر می خواهید لفظی برای آن وضع کنید به نحوی که همه مصادیق را شامل شود باید به نحو مبهم و در غایت ابهام ملاحظه شود منتهی معرفش برخی از عوارض و عناوینی است که از آن جدا نمی شود. (کالخر بمعرفیه الاسکار).

ایشان می فرمایند واضح مثلاً می خواهد لفظ خمر را برای آن مایع خارجی وضع کند، شراب انگور، جو و ...، باید همه این ها را در نظر بگیرد (و به تعبیر ما بندی دور این ها قرار دهد) و بگوید این موارد خمر است و همه این ها در اسکار شریک هستند. ایشان این مطلب را در مورد نماز مطرح می کنند: كذلك لفظ الصلاة مع هذا الاختلاف الشديد بین مراتبها کماً و کیفاً لابد من أن یوضع لسنخ عمل معرفه النهی عن الفحشاء أو غیره من المعرفات؛ مانند قربان کلّ تقی، معراج المؤمن. و من دون الالتزام بجامع ذاتی مقولّی و جامع عنوانی. در اینجا وقتی ایشان به این مطلب می رسند کلامشان با نظر مرحوم آخوند جدا می شود.

الحمد لله رب العالمین